

1379/07/01

تقوای سیاسی در نهج البلاغه

تقوا به معنای خویش‌داری و پرهیزکاری است که به صورت گسترده در فرهنگ اسلامی تبلور دارد. در آیات نورانی قرآن سفارش فراوانی به تقوا شده است و در سنت و سیره پیشوایان الهی (ع) تقوا در رأس کلیه امور قرار گرفته است. ما در این نوشتار به بخشی از تقوا آن هم در دایره‌ی سیاسی از دیدگاه نهج‌البلاغه می‌پردازیم؛ زیرا تقوا، به صورت یک روح و روان در کالبد سیاست اسلامی جریان دارد، به شکل یک ستاره می‌درخشد و به عنوان یک نگهبان و مراقب از تندروی‌ها، ظلم‌ها و زورها و تجاوزها باز می‌دارد.

تقوا در سرلوحه‌ی دستورات امیرمؤمنان (ع) به استانداران، فرماندهان و کارگزاران قرار گرفته است. امام به فرماندهی جنگی خود شریح‌بن هانی هنگامی که او را به فرماندهی لشکری در مقابله با سپاه شام قرار داد، فرمود: «إِتَّقِ اللَّهَ فِی كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ وَ حَفَّ عَلٰی تَفْسُکَ الدُّنْیَا الْقَوْرَ وَ لَا تَأْمَنُهَا عَلٰی حَالٍ.» (2) در هر صبح و شام رعایت تقوای الهی را بنما و از دست دنیای فریبنده بر خودت بیمناک بوده، در هیچ حالتی ایمن مباش. حضرت به مقبلین قیس ریاحی، یکی دیگر از فرماندهان خویش توصیه نموده، فرمود: «اتق الله الذی لا یدلک من لقائه و لا مُنتهی لک دونه و لا تُقَاتِلَنَّ الا من قاتلک.» (3) از خدایی که حتما او را ملاقات می‌کنی و سرانجامی غیر از او نداری بترس و جنگ مکن مگر با کسی که با تو بجنگد. امیرالمومنین (ع) در جبهه‌ی صفین پیش از شروع جنگ به لشکریان خود توصیه نمود که آغازگر نبرد نباشند و سپس می‌فرماید: «قَادِلَ کَانَتِ الْهَزِيمَةُ یَاذِنِ اللَّهُ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَ لَا تُصِیْبُوا مَعْرَأً وَ لَا تُجْهَرُوا عَلٰی حَرِیحٍ وَ لَا تُهَيِّجُوا اِیْسَاءَ بَاذِی وَ اِنْ شَتَمَنِ اِعْرَاضَکُمْ وَ سَبَّیْنِ اَمْرَاکُمْ.» (4)

هنگامی که دشمن شروع به فرار کرد کسی را که فرار می‌کند نکشید، به آدم معیوب کار نداشته باشید، به مجروح حمله نکنید و از روی اذیت زنان را تحریک نکنید؛ گرچه به شما توهین کنند و امیران شما را دشمنان دهند. امام (ع) همچنان که به فرماندهان با تأکید فراوان به تقوا سفارش می‌فرماید، به استانداران و کارگزاران هم پیوسته عمل به تقوا را گوشزد می‌نماید. چنانکه به مالک اشتر در فرمان جاودانه خود بدین صورت می‌نویسد: «أَمْرَهُ بِتَقْوٰی اللَّهِ وَ اِیْثَارِ طَاعَتِهِ وَ اِتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِی کِتَابِهِ... وَ اَمْرَهُ اَنْ یَّکْسِرَ نَفْسَهُ مِنْ الشَّهْوَاتِ وَ یَزْعِمَهَا عِنْدَ الْجَمْعَاتِ فَإِنَّ التَّنْفِيسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.» (5)

امام به مالک اشتر رعایت تقوای الهی، مقدم داشتن اطاعت او بر هر چیز و پیروی از دستورات وی را فرمان می‌دهد... و نیز دستور می‌دهد که شهوات نفسانی را شکسته و خوار نموده، در مقابل تهاجمات شهوانی خویش‌داری کند؛ زیرا نفس انسان را به بدی و اضرار می‌کند مگر کسی را که مورد رحم الهی قرار گیرد. امیرالمومنین در فرمانی که برای مأموران گردآوری زکات صادر می‌نمود، می‌نگاشت: «انطلق علی تقوی‌الله وحده لا شریک له و لا تُرَوِّعَنَّ وَ لَا تَجَازَنْ عَلَیْهِ کَارِهُاً وَ لَا تَأْخِذَنَّ اَکْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِی مَالِهِ.» (6) با توجه به تقوای الهی حرکت کن و مبادا که مسلمانی را بترسانی و مبادا که با اکراه از کنار و زمین او عبور کنی و مبادا که بیشتر از حقی که در مال وی است از او بگیری. سپس توضیحاتی در مورد رعایت اصول عدالت و اخلاق، شیوه‌ی برخورد و چگونگی ایجاد مودت و محبت داده، فرامینی صادر می‌فرماید.

گستره‌ی تقوا

تقوا به معنای گسترده‌ای حاکم بر سیاست اسلامی است، در محدوده‌ی زمان و مکان و اشخاص مخصوصی قرار نمی‌گیرد و به صورت فراگیر می‌درخشد، تا آنجا که شامل همه کس و همه جا می‌شود. امام با دیدی وسیع و جهان‌شمول می‌فرماید: «اتقواالله فی عبادیه و بلادیه فَاَنْتُمْ مَسْئُولُونَ حَتٰی عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ.» (7) رعایت تقوای الهی را بنمایید در مورد بندگان او و شهرهای او؛ زیرا شما مسئول هستید حتی در مورد مناطق زمین و حیوانات. لازمه‌ی تقوا رعایت حال حیوانات و همچنین بهره‌برداری صحیح از سرزمین یک کشور است، ظلم به حیوانات با تقوا منافات دارد و از بین بردن محیط زیست و انهدام جنگل‌ها و مراتع مسئولیت دارد. بدیهی است زمانی که کشور اسلامی مواد اولیه غذایی خویش را وارد می‌کند حتی بایر گذاشتن زمین و عدم استفاده‌ی صحیح از آن هم دارای مسئولیت می‌باشد. امیرالمومنین (ع) در دستورالعملی که برای عاملان صدقات و مأموران گردآوری زکات صادر می‌نمود، مطالبی در مورد مراقبت از حال حیوانات و نگهداری از آنان ایراد می‌فرمود، همچنان که می‌نویسد: «و لا تُؤْکَلُ بِهَا اِلَّا نَاصِحاً شَفِیفاً وَ اَمیناً حَفِیظاً غَیْرَ مُعْنَفٍ وَ لا مُجْجِفٍ وَ لا مُغْلِیِّ وَ لا مُتَعَبٍ.» (8) برای حفاظت و نگهداری حیواناتی که به عنوان زکات گرفتی به غیر از آدم خیرخواه مهربان و امین نگهبان شخص دیگری را مگمار، کسی را تعیین کن که نسبت به آنها نه با زور و سختی رفتار کند و نه آنها را به خستگی و زحمت اندازد.

ابعاد تقوا

تقوا دارای ابعاد متعدد و گوناگونی است؛ مانند تقوای سیاسی، مالی، اخلاقی که به طور کلی تمامی آنها را می‌توان در ذیل تقوای الهی مطرح نمود. ممکن است شخصی تقوای مالی داشته باشد، ولی تقوای سیاسی نداشته باشد و همچنین برعکس و نیز امکان دارد دیگری تقوای سیاسی و مالی داشته باشد، ولی تقوای اخلاقی نداشته باشد یا برعکس، اما برای یک سیاستمدار اسلامی لازم است واجد کلیه ابعاد تقوی باشد. ما پیش از آنکه به تحلیل تقوا، در صحنه‌ی سیاست از نظر اسلامی بپردازیم

دیدگاه ضد و نقیض چند فیلسوف و حقوقدان را متعرض می‌گردیم. دیدگاه‌ها در ضرورت تقوا و بلکه به طور کلی اخلاق در رابطه با حکومت مختلف و مبتنی بر دو اصل زیر است:

1. انسانها چگونه آفریده شده‌اند؟ آیا آدمی طبعاً خیر است یا شرور یا بی‌تفاوت؟
2. آیا کار زمامدار قیومیت است یا مدیریت یا تربیت؟

اگر کسی چنین تصور کند که جهان یک باغ وحش است و زمامدار هم قیم آن، یا گمان کند کشور یک کارخانه است و او هم مدیر آن، فرق می‌کند با آن که اعتقاد داشته باشد که مملکت یک دانشگاه است و او هم رئیس یا استاد آن می‌باشد. ممکن است در بدو نظر این تقسیم‌بندی خیلی زنده به نظر آید، ولی به هر حال هر نظریه‌ای طرفداری میان صاحب‌نظران و حتی فلاسفه دارد و به طور کلی استبدادگران خود را قیم و مالک‌الرقاب ملت‌ها می‌پندارند. افرادی چون هابز و نیچه معتقدند که شاه یا امیر، حاکم مطلق است و دیگران باید مطیع صرف و فرمانبردار او باشند. اشخاصی هم چون ماکیاوولی اساس سیاست را شیطنت می‌پندارند؛ به خلاف روسو و منتسکیو که تقوا را ضروری دانسته، رعایت آن را مخصوصاً در حکومت جمهوری واجب می‌شمارند.

دیدگاه هابز

هابز منتقد به مطلق‌النعان بودن حاکم است و بلکه هر عیب را که سلطان بپسندد، هنر می‌داند. «مطابق نظر هابز البته هیچ سازمانی از قبیل حزب سیاسی و آنچه امروز اتحادیه‌ی صنفی نامیده می‌شود، نباید در جامعه وجود داشته باشد. همه‌ی معلمان باید مجری دستورهای حاکم باشند و فقط آنچه را که حاکم مفید می‌داند، تعلیم دهند. حق مالکیت فقط در قبال سایر اتباع معتبر است نه در برابر حاکم. حاکم حق دارد که تجارت خارجی را اداره کند، حاکم تابع قوانین مدنی نیست، حق وی در مجازات نمودن اشخاص از هیچگونه مفهوم عدالتی ناشی نمی‌شود بلکه از آنجا می‌آید که وی آن آزادی را که همه‌ی مردم در حال طبیعی دارا بوده‌اند - یعنی هنگامی که هیچ کس را نمی‌شد به مناسبت آسیب رساندن به دیگران مجرم دانست - حفظ کرده است. (9) مطابق نظر هابز نویسندگان قدیم با مداخلی که درباره‌ی آزادی نوشته‌اند باعث شده‌اند که مردم شورش و اغتشاش را خوش بدانند. هابز مدعی است که آن آزادی که نویسندگان قدیم آن را ستوده‌اند اگر درست تعبیر شود، همان آزادی شخص حاکم است - یعنی آزادی از تسلط خارجی - او مقاومت داخلی را در برابر حاکم حتی به هنگامی که کاملاً بر حق باشد محکوم می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «امروز قدیس حق نداشت پس از قتل‌عام تسالونیکا امپراتور تئودوسیوس را تکفیر کند و پاپ زکریا را به مناسبت شرکت کردن در خلع آخرین فرد سلسله‌ی مردونیچی به نفع پپین سخت سرزنش می‌کند.» (10)

دیدگاه نیچه

به جرأت باید بگوییم که نظریات نیچه تندتر از تفکرات هابز است. نیچه معتقد است به ابرمرد است و همه‌ی مردم را طفیلی وجود او می‌داند؛ آن هم ابرمرد مغرور و خودخواهی چون ناپلئون. «به نظر نیچه اکثریت باید فقط وسیله‌ای باشند برای عز و علو اقلیت و نباید آنها را به عنوان کسی که دعوی مستقلی بر سعادت یا رفاه دارند در نظر گرفت. نیچه معمولاً از مردم عادی به عنوان مشتبی بی‌سر و پا نام می‌برد و مانعی نمی‌بیند که برای پدید آمدن یک مرد بزرگ، اگر لازم باشد این مردم رنج بکشند. بدین ترتیب می‌گوید: «تمام اهمیت سال‌های بین 1789 تا 1815 در وجود ناپلئون خلاصه شده است.» (11) «نیچه فردپرست و قهرمان‌پرست پرشوری است که می‌گوید بدبختی تمامی یک ملت کمتر از رنج کشیدن یک فرد بزرگ اهمیت دارد، بدبختی‌های همه‌ی این مردم حقیر روی هم‌رفته حاصل جمعی را تشکیل نمی‌دهند مگر در احساس مردان بزرگ.» (12) عقیده‌ی نیچه درباره‌ی کل جامعه از عبارت مخصوصی که درباره‌ی زنان دارد می‌توان استنباط کرد؛ او می‌گوید: هنگامی که پیش زن می‌روی، «تازیانه‌ات را فراموش مکن.» (13)

دیدگاه ماکیاوولی

ماکیاوولی کتابی دارد به نام امیر. کتاب امیر در رد اخلاق معمول و متداول آنجا که پای رفتار و کردار حکام در میان است صراحت بسیار دارد. همانطور که می‌گوید: اگر حاکمی هرگز از جاده‌ی دوستی قدم بیرون نگذارد، از میان خواهد رفت. حاکم باید به زیرکی روباه و به خشونت شیر باشد. در این کتاب فصلی هست (فصل هجدهم) با عنوان «چگونه امیران باید وفای به عهد را مرعی دارند» و در آن می‌خوانیم که امیران فقط در مواردی که صرف کند باید به عهد خود وفا کنند و نه در غیر این صورت. امیر باید گاهی عهدشکنی هم بکند. «اما لازم است که بتوان این صفت را به خوبی پوشیده داشت و در ظاهرسازی و تلبیس استاد بود، مردم به قدری ساده‌لوحند و چنان آماده‌ی اطاعت از ضرورت‌های آتی هستند که فریب‌دهنده، همواره فریب‌خوردگانی پیدا خواهد کرد. من به ذکر فقط یک مثال از عصر جدید قناعت می‌کنم. الکساندر ششم جز از فریفتن مردم کاری نکرد و به چیزی نیندیشید و فرصت این کار را نیز یافت. هیچ کس بیشتر از او نمی‌توانست اطمینان بدهد و عهد خود را با سوگندهای غلیظ محکم سازد و هیچ کس کمتر از او به عهد خود بی‌اعتنا نبود و مع‌هذا او همیشه در فریفتن دیگران توفیق می‌یافت؛ زیرا که با این جنبه‌ی امور به خوبی آشنا بود. پس بر امیران واجب نیست که همه‌ی صفات سابق‌الذکر (یعنی فضائل معموله) را دارا باشند، اما بسیار واجب است که در ظاهر بدانها آراسته باشند.» (14)

این بود شمه‌ای از دیدگاه سه فیلسوف بدبین، البته تفاوت‌هایی میان دیدگاه‌های آنها وجود دارد. هابز سعادت جامعه را در اطاعت از دیکتاتور می‌داند، نیچه ارزش واقعی را در وجود دیکتاتور می‌پندارد و ماکیاوولی هم ماهیت سیاست و حکومت را شیطنت و حقه‌بازی گمان می‌کند، ولی در کل برای ملت و رعیت بها و ارزشی قائل نیستند. نیرنگ و دروغ در سیاست، انحصار به ماکیاوولی ندارد و

بسیار جای تعجب است که ببینیم افلاطون هم با او هم عقیده است. «افلاطون تصریح می‌کند که دروغ‌گویی حق خاص دولت است. چنانکه تجویز دارو حق خاص پزشک است.» (15)

دیدگاه منتسکیو

مؤلف روح‌القوانین می‌گوید: برای اینکه یک حکومت مشروطه با یک حکومت استبدادی خود را حفظ کند و ادامه یابد به درستکاری زیادی احتیاج نیست. در رژیم اولی نیروی قانون و در رژیم دیگری حکم و اراده‌ی پادشاه که همواره برای حکم دادن آنها هستند، هر چیزی را منظم نموده و یا جلوگیری می‌نماید. ولی در یک حکومت جمهوری چیز دیگری هم لازم است و آن عبارت از تقواست... چون تقوا از بین برود، جاه‌طلبی که جزء خصائل فطری بشر است بر انسان مستولی می‌گردد و خست و پستی برای جمع‌آوری مال در دلها جا می‌گیرد. موضوع تمایلات عوض گردیده، آن وقت انسان بوالهوس می‌شود و هر لحظه مایل است چیزهای جدیدی به دست آورد. مردم آنچه را که دوست می‌داشتند دیگر دوست نمی‌دارند. سابقاً با تبعیت از قانون آزاد بودند ولی در چنین وضعیتی می‌خواهند برخلاف قانون رفتار نموده و آزاد باشند. هر فرد از مردم شبیه غلامی است که از خانه‌ی اربابش فرار کرده باشد. آنچه که جزء اصول مقدس و واجب‌الاحترام شمرده می‌شود سخت‌گیری تعبیر می‌شود. هر چه که قاعده و انتظام بود اسباب زحمت نامیده می‌شود. دقت و مراقبت به ترس و تهدید تعبیر و میانه‌روی و قناعت به منزله‌ی خست و لثامت تلقی می‌گردد. با وجود تقوا خزانه از محل عواید عمومی پر می‌شود اما در چنین صورت خزانه‌ی عمومی مال اشخاص است و هر کس سعی دارد از این خوان نصیبی به یغما ببرد. آن وقت است که جمهوریت به شکل یک لانه می‌شود و قوت او عبارت از نیروی چند نفر زمامدار و لجام‌گسیختگی عمومی است.

منتسکیو افزایش: کشور آن وقتی بزرگترین کشور دنیای قدیم بود، قدرت و افتخار خود را در سایه داشتن تقوا به دست آورد و هنگامی هم که رو به انحطاط رفت، برده‌ی ملل دیگر گردید.» (16)

دیدگاه روسو

روسو پس از نکوهش تجمل می‌گوید: «بدین جهت است که یکی از نویسندگان معروف تقوا را اساس حکومت جمهوری دانسته است. او می‌گوید: هر کشوری که بر روی پایه‌ای صحیح تشکیل یافته، تقوا بنیان ساختمان آن است.» (17)

تقوای سیاسی از دیدگاه اسلام

مهمترین اصل در زندگی سیاستمداری که می‌خواهد با صداقت زندگی کند، تقوای سیاسی است که اینک به بیان چند نمونه می‌پردازیم: هنگامی که خلیفه‌ی دوم زندگی را وداع می‌نمود، شورایی تشکیل داد مرکب از شش نفر که عبارت بودند از علی(ع)، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، سعدوقاص، طلحه و زبیر. خلیفه دستور داد پس از مرگ وی به مشورت بنشینند و از میان خویش یک نفر را به خلافت برگزینند. پس از برگزاری شورا، زبیر حق رأی خود را به علی(ع) بخشید و طلحه به عثمان و سعدوقاص هم به عبدالرحمان عوف. قهراً شش رأی تبدیل به سه نظر شد. عبدالرحمان مشاهده کرد که با وجود علی(ع) و عثمان، نوبت خلافت به او نمی‌رسد، خواست نقش تعیین‌کننده‌ای را داشته باشد؛ از این رو به علی(ع) گفت: «با تو بیعت می‌کنم به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره‌ی دو خلیفه پیشین رفتار کنی.» امام فرمود: «به کتاب خدا و سنت پیامبر و آنچه وظیفه دارم عمل می‌کنم.» عبدالرحمان روی خود به عثمان کرد و با او این سه شرط را مطرح کرد، عثمان پذیرفت.

این موضوع چند مرتبه رد و بدل شد، علی(ع) از پذیرش شرط اخیر یعنی متابعت سیره‌ی عمر و ابوبکر امتناع ورزید و عثمان قبول کرد تا بالاخره عبدالرحمان به عنوان امیر مؤمنان با عثمان بیعت کرد. (18) آری علی(ع) حاضر نشد در شورا برخلاف عقیده‌ی خود یک وعده‌ی دروغ بدهد و یا توریه نماید تا در نتیجه سلطنت دنیای اسلام را به دست آورد. رعایت تقوا آن هم در حساس‌ترین شرایط، ما را با تقوای سیاسی علی(ع) آشنا می‌سازد. امیرالمومنین در آغاز خلافت و پس از بیعت مردم، صادقانه اوضاع اجتماعی را تحلیل نموده و شیوه‌ی کار خویش را بیان فرمودند و سپس گفت: «وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشَمَمْتُ و لَاد كَذِبْتُ كَذِبَةً» (19) به خدا سوگند کلمه‌ای را پنهان نکرده و یک دروغ هم نگفته‌ام. اما عالی‌ترین برخورد صادقانه را با فرماندهان جنگی خویش نموده و چنین می‌فرماید: «إِنَّا لَكُمْ عِنْدِي إِلَّا احْتَجَزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ و لَا أُطَوِّعُ دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حَكْمٍ و لَا أُؤَجِّرُ لَكُمْ حَقًّا عَنِ مَحَلِّهِ و لَا أَقْفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ و إِن تَكُونُوا هِنْدِي فِي الْحَقِّ سِوَاءً» (20)

نقطه‌ی مقابل امیرالمومنین، مخالفان او هستند. همه می‌دانیم آنهایی که محرکان اولیه‌ی مردم در قتل عثمان بودند، بعد از وی فریاد حمایت از او را بلند کردند و خون وی را به پای علی(ع) ریختند. این شیوه‌ی سیاست‌بازان است که جنایتی را مرتکب می‌شوند ولی تقصیر آن را به گردن رقیب می‌اندازند و او را عامل آن معرفی می‌کنند. همه می‌دانیم سردمداران جنگ جمل خودشان از تحریک‌کنندگان مردم علیه عثمان بودند. همچنان که امیرالمؤمنان موضوع قتل عثمان و کناره‌گیری خود و تحریک دیگران را به طلحه و زبیر گوشزد نموده می‌فرماید: «فَقَبِينِي و بَيْنَكُمَا مَن تَخَلَّفَ عَنِي و عَنَكُمَا مَن أَهْلَ الْمَدِينَةَ» (21) و خودش اظهار برائت از خون عثمان نموده، می‌فرماید: «و نحن منه برآء» (22) از طرفی معاویه برای آنکه از خون عثمان سوژه‌ای بسازد و به نفع خویش مردم را تحریک کند در حساس‌ترین روزهای زندگی عثمان از حمایت و دفاع از وی خودداری کرد و مسامحه ورزید و پس از مرگش فریاد حمایت از او و خونخواهی وی را سر داد. امیرالمومنین پرده از چهره‌ی کربیه این سیاست‌بازی برداشته می‌فرماید: «فَانك انما نصرت عثمان حيث كان النصر لك و خذلته حيث كان النصر له» (23)

خلاصه آنکه: آن گاهی که یاری عثمان فایده‌ای برای او داشت، تو او را کمک نکردی و مخذول داشتی، ولی وقتی که یاری او برای خودت فایده دارد، از نصرت و یاری او دم می‌زنی و سخن می‌گویی. امیرالمومنین تا توانست، عثمان را به وسیله‌ی رهنمودهای خویش کمک فرمود و از حملات مخالفان جلوگیری نمود، ولی معاویه هم تا توانست در یاری عثمان سهل‌انگاری کرد و کمک به او را به تأخیر انداخت، همچنان که امام می‌فرماید: «فَأَيُّا أَعَدَى لَهُ وَ أهدى الی مقاتله؟ أَمَنَ بَدَلْ لَهُ نُصْرَتَه فاستَعَدَه و استَكْفَه ام من استَنْصَرَه فتراخى عنه و بَثَّ المنون الیه.» (24) امیرالمؤمنین در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد خود را برترین افراد از خون عثمان می‌داند و می‌فرماید: «لئن تَطَّرتَ بِعقلک دونَ هواک لَتَجِدِنی ابرا الناس من دم عثمان و لَتَعْلَمَنَّ انی کنتُ فی عزله عنه.» (25) معاویه برای آنکه امام را تحت محذور دینی قرار دهد و به مقاصد شوم خویش دست یابد، از حضرت می‌خواست که قاتلان عثمان را تحویل وی دهد. امیرالمومنین در مقابل خواسته‌ی معاویه فرمود: اگر شکایتی داری به من که حاکم اسلامی هستم رجوع بنما، من هم میان تو و آنان بر مبنای قرآن و کتاب الهی حکومت می‌کنم. حضرت می‌فرمود: آنچه تو می‌خواهی فریبی است که کودکی را می‌دهند برای آنکه او را از شیر بگیرند: «فَأْتِهَا حُعه الصبى عن البنى فی اول الفصال.» (26) آخر قابل قبول نبود که امیرمؤمنان شخصیت‌های برجسته‌ای چون محمدبن ابی بکر و مالک اشتر را به پنهانی آنکه از قاتلان عثمان هستند، تحویل خون‌آشامان شام بدهند. خلاصه، جریان پیراهن عثمان و دفاع او و خونخواهی وی یکی از سوژه‌های سیاسی بود که سیاست‌بازان جمل و صفین برای خویش انتخاب کرده، جنگ‌افروزی نمودند.

زدبندهای سیاسی

زد و بند با بیگانگان یکی دیگر از خطرناک‌ترین اعمال سیاست‌بازان است که با تقوای سیاسی منافات دارد. سیاستمداران طاغوتی برای حفظ موقعیت خویش به پست‌ترین کارها می‌پردازند، به طوری که تن به جاسوسی داده سر از لانه‌های جاسوسی بین‌المللی در می‌آورند.

فراماسون در پوشش فریبنده

لانه‌های جاسوسی گاهی اوقات با اسامی فریبنده افراد را جذب می‌کنند و منویات شوم سیاسی خود را انجام می‌دهند. چنانکه می‌بینیم فراماسون آمریکایی در ایران چهار مؤسسه به نام‌های مختلف تشکیل می‌دهد. برای افرادی مثل متین دفتری جمعیت تسلیح اخلاقی را می‌سازد و برای جهان‌شاه صالح و عباس مسعودی روتاری کلوب را. سومین لانه به نام جمعیت برادری جهانی تشکیل می‌شود که ریاست آن را حسین علاء وزیر دربار عهده‌دار بوده است و جمشید آموزگار از اعضای سرشناس آن به شمار می‌رفت. و بالاخره چهارمین لانه به اسم باشگاه لاینز نامگذاری شده بود و افرادی مثل دکتر اسماعیل اردلان را زیر پوشش داشت. (27) بدین وسیله سیاستمداران دوره‌ی طاغوت سرسپردگی استعمار آمریکا شدند. آیا راستی حسن علاء و جهان‌شاه صالح نمی‌دانستند که این عناوین فریبنده، فریبی بیش نیست. گاهی هم مشاهده می‌شود که یک نفر سیاستمدار در چند لژ فراماسون اسم داشته است و خلاصه هم از توبره می‌خورده و هم از آخور. یعقوبی می‌گوید: معاویه به واسطه‌ی جنگ با علی (ع) با قیصر روم طی یک قرارداد مالی مصالحه نمود، (28) و بدین‌صورت مشاهده می‌کنیم که چگونه، کفر خارجی و نفاق داخلی برای از بین بردن مجسمه‌ی تقوا و فضیلت دست به دست یکدیگر می‌دهند. ما در تاریخ مشروطیت می‌بینیم که محمدعلی‌شاه برای درهم کوبیدن مشروطیت پنهاننده به روس می‌شود و مجلس شورای ملی را به توپ می‌بندد، ولی آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری برای نجات از مرگ حتی حاضر نمی‌گردد که پرچم روسیه را بر پشت‌بام منزلش نصب نماید.

مذهب علیه مذهب

گاهی سیاست‌بازان از سوژه تقدس و تقوا استفاده می‌کنند و بدین وسیله ارکان اسلام را درهم می‌کوبند؛ مانند خوارج که به ویژه سردمداران آنان نه مقدس بودند و نه در اشتباه، بلکه جنایتکارانی بودند که فقط ریاست و هواى نفس آنها را به دامن نفاق کشانیده بود و افرادی چون اشعث بن قیس حتی در جنگ صفین روابط محرمانه‌ای با معاویه داشتند. داستان قرآن‌های سر نیزه در جنگ صفین و مسأله حکمیت هم یکی از شگردهای سیاسی معاویه بود. معاویه در بحرانی‌ترین روزهای صفین به رهنمود عمروعاص دست به یک حیل‌ی مرموزانه‌ی سیاسی زد. لشکریان شام قرآن‌ها را سر نیزه بردند و فریاد برآوردند که بیایید اطاعت از قرآن نموده و تن به حکمیت او دهیم و حال آنکه نه تنها اهل قرآن نبودند، بلکه تا توانستند علیه قرآن صامت جنگیدند و بر روی قرآن ناطق شمشیر کشیدند، همچنان که امام فرمود: «و قد دَعَوْنَا حُکْمِ القرآن و لست من اهله.» (29) هرچه امیرمؤمنان فرمود «انما مکیده» (این عمل آنان مکر و حیل‌ای بیش نیست)، خوارج امتناع ورزیده و بر لجاجت خویش پافشاری کردند.

شخصیت دروغین

گاهی هم سیاستمداران افراد ردل و جنایتکار را شخصیت دروغین می‌دهند، برای آنکه به سوی خویش جذب کنند و چماقی علیه مخالفان خود بسازند. معاویه «زیاد» را می‌شناخت و بر زدالت و جنایت‌پیشگی او آگاهی داشت. از طرفی پدر زیاد، معلوم نبود و لذا به او زیادبن ابیه می‌گفتند. معاویه برای آنکه او را به خویش جذب کند، موضوعی را مطرح نمود مبنی بر آنکه «زیاد» فرزند غیرمشروع ابوسفیان است و بدین‌جهت برادر معاویه محسوب می‌شود و بدین‌وسیله جنایتکاری را با خود هم‌آهنگ کرد. امیرمؤمنان هنگامی که از طرح معاویه آگاه شد، نامه‌ی نصیحت‌آمیزی به زیاد نوشت و شیطنت وی را گوشزد نمود (30) ولی عاقبت گرگ‌زاده، گرگ شود. بدین‌صورت مشاهده می‌کنیم سیاست‌بازان بی‌تقوا برای پیشبرد اهداف خویش به بدترین سوژه‌ها چنگ می‌زنند.

بردگی در سیاست

سیاستمداری که تقوا نداشته باشد تن به پستی می‌دهد و برای آنکه خودش به توانایی برسد دیگری را بزرگ می‌کند و زیر علم او سینه می‌زند؛ مانند عمرو عاص که حیثیت خویش را فدای معاویه و دینش را برای دنیای او فروخت و حضرت درباره‌اش می‌فرماید: تو بمانند سگی هستی که در پی شیری حرکت می‌کند، انتظار دارد از وامانده و پس‌مانده‌ی او چیزی بخورد و شکمی را سیر کند. «فَأَتَيْتَ أَثْرَهُ وَ طَلَبْتَ فَضْلَهُ، اتْبَاعَ الْكَلْبِ لِلصَّرِغِ يَلُودُ يَمْخَالِيهِ وَ يَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيستَه، فَأَذْهَبَتْ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتِكَ.» (31)

عنوانهای فریبنده

سیاست‌بازان برای از بین بردن رقیب موضوعاتی را مطرح می‌کنند که گرچه اصل موضوع حق و فضیلت است ولی از دیدگاه توده‌ی مردم یا اکثریت آنان عیب و نقض محسوب می‌گردد. به طوری که رقیب آنان اگر خواسته باشد انکار کند برخلاف فکر و ایده‌ی خود حرف زده و انکار واقعیت کرده است و اگر تصدیق نماید جو جامعه علیه او تحریک می‌شود، لذا سیاستمداران صادق در میان هر دو محذور شدیداً قرار می‌گیرند. معاویه برای آنکه از امیرالمؤمنین (ع) سوزهای به دست آورد و علیه آن حضرت جو تبلیغاتی ایجاد کند مسأله مخالفت ایشان را با خلفای پیشین مطرح می‌نمود. که امام (ع) می‌فرماید: «و تَلِكِ شَكَاةُ ظَاهِرِ عُنْكَ عَارِهَا» (32) خلاصه آنکه این مطلب به تو ربطی ندارد. توجه دارید در هنگام حکومت امیرالمؤمنین، اکثریت مردم علایقی به خلفای پیشین داشتند و امام (ع) را به عنوان چهارمین خلیفه می‌شناختند. معاویه برای آنکه مردم و حتی اطرافیان امام را علیه ایشان بشوراند، گاهی قتل عثمان را مطرح می‌کرد و پای امیرالمؤمنین می‌انداخت و زمانی هم مخالفت ایشان را با دو خلیفه‌ی نخستین بیان می‌نمود.

تقوای اخلاقی

سیاستمدار اسلامی باید اصول اخلاقی را پاس دارد، با مردم مهربان باشد، عدالت را اجرا کند، از دروغ و تهمت بپرهیزد و صداقت داشته باشد. هنگامی که امیرالمؤمنین محدین‌ابی‌بکر را استاندار مصر نمود، در آغاز فرمایش فرمود: «فَأَحْفَظْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ الْبَیْضَ لِحْمِ جَانِبِكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ آسَ بَيْنَهُمْ فِي الْحِظَّةِ وَ النَّظْرَةَ» (33) و به او دستور تواضع، نرمش و مساوات را داد. امام در فرمانش به مالک اشتر، عالی‌ترین تعبیرهای عاطفی و احساسی درباره‌ی محبت به مردم را به کار برده می‌فرماید: «وَ اشْعُرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ الْطُفَّ بِهَمِّمْ وَ لَا تَكُوتَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْنَمُ أَكْلَهُمْ، فَاتَّهَمُ صِنْفَانِ إِمَامِ أَخٍ لَكَ فِي الدِّينِ وَ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ.» (34) مالک، دل خویش را در پوششش از رأفت به رعیت و محبت به آنان و لطف بدیشان قرار بده، زیرا آنها از دو گروه بیرون نیستند، یا برادر تو می‌باشند و یا انسانی چون تو هستند. آری آن کارگر مسلمان برادر استاندار است و آن کشاورز ذمی انسان چون او می‌باشد.

عبدالله بن عباس فرماندار امام در بصره بود. حضرت پس از آنکه وضعیت بصره را بیان می‌نماید، می‌فرماید: «فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَ احْتَلَّ عَقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ» (35) به نیکی با آنها رفتار کن و هر ترس و وحشتی را از آنان برطرف فرما.

باید توجه داشت که بصره پایگاه مخالفان امام (ع) بود. حضرت پس از فتح و پیروزی، چند روزی در آنجا توقف نموده و سپس ابن‌عباس را به جای خویش قرار داد و در عین حال دستور به محبت و مودت داده نیز می‌فرماید: «سَبِّعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ وَ إِيَاكَ وَ الْعَصَبَ فَانْهَ طَيْرَةَ مِنَ الشَّيْطَانِ.» (36) و به او توصیه می‌نماید که با مردم با گشاده‌رویی رفتار کند و در مجلس خود همگان را شرکت داده و در احکامش از تنگ‌نظری اجتناب نماید و سعه‌ی صدر داشته باشد. حضرت، ابن‌عباس را سخت از غضب برحذر داشته و آن را یک حرکت و آفت شیطانی معرفی فرمود. مقام و مرتبه نه تنها نباید موجب تکبر و تفوق زمامدار و فرمانده گردد، بلکه یک مسئول اسلامی هر چه مقامش بالا رود باید تواضعش بیشتر گردد و نعمتهای الهی موجب نزدیکی به مردم و ملت شود، همچنان که می‌فرماید: نَفَاثٌ حَقًّا عَلَى الْوَالِيِ الْإِغْيَابُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالُهُ وَ لَا طَوْلُ خُصٍّ بِهِ إِنْ يَزِيدُهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمَةٍ دُنُوًّا مِنْ عِبَادَةٍ وَ عَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ.» (37) امیرمؤمنان زیاد بن ابیه را به واسطه‌ی تکبیرش توبیخ نموده و می‌فرماید: «أَتَجُونَ أَنْ يُعْطِيَكُمُ اللَّهُ إِجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ أَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ.» (38)

شیوه‌ی خود امیرمؤمنان حداکثر تواضع بود و پیوسته از تشریفات پرهیز می‌نمود. اما هنگامیکه از شهر انبار خارج می‌شد عده‌ای از دهقانان منطقه در رکابش شروع به حرکت کردند حضرت فرمود: این چه کاری بود که انجام دادید؟ گفتند شیوه و رویه‌ی ما این است و بدین وسیله امرای خویش را تعظیم می‌نماییم. امام فرمود: امیران شما از این کار بهره‌ای نمی‌برند، ولی شما بدین وسیله در دنیا خویش را به زحمت می‌اندازید و در آخرت هم دچار شقاوت می‌گردید و سپس فرمود: «مَا اخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَ رَأَى الْعِقَابَ وَ أَرِيحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْإِمَانُ مِنَ النَّارِ» (39) یعنی چقدر زیانبار است مشقتی که عقاب و کیفر در پی آن باشد و چقدر پر ارزش و پرمفعت است استراحتی که با آن امان از آتش باشد. این حرکت والای علی (ع) را در کنار تشریفات پوشالی شاهان و قدرتمندان قرار دهید و آنگاه با عظمت روحی این انسان والا آشنا شوید، او حاضر نیست انسانهایی تن به ذلت دهند و در رکاب همایونی حرکت کنند. گاردهای تشریفات که در کاخ شاهان و مستکبران وجود دارد، تعداد فراوانی از نیروی انسانی را به خود جذب نموده است، نیروهای جوان و پرتوان صرف تشریفات زائد و بی‌ارزش می‌شوند که به عروسک‌های خیمه‌شب بازی بیشتر شباهت دارند تا انسانهای مفید و آزاده، آدمک‌هایی با اونیفورم مخصوص، مجسمه‌وار هم در کنار کاخ شاهان ایستاده یا قدم می‌زنند و هم کنار گورشان، از کاخ ملکه‌ی لندن گرفته تا گور لنین و از کاخ سفید گرفته تا قبر مائو، در کنار در قبر لنین دو انسان مجسمه‌وار در طی شبانه‌روز پاس می‌دادند که در

رأس هر ساعت با تشریفات خاصی هم تعویض می‌شدند، اکنون معلوم نیست در چه وضعی باشد. ولی علی(ع) با این همه مظاهر طاغوتی مخالف بود و اجازه نمی‌دادند انسانهای آزاده به صورت برده زندگی کنند. برخورد کارگزاران با مردم باید کاملاً اخلاقی و محبت‌آمیز باشد و مبادا که با مردم با خشونت رفتار و با حیثیت آنها بازی کنند. اما به برخی از کارگزاران و عاملان زکات و صدقات دستور می‌دهد که رو در رو با مردم قرار نگیرند، بدانها بهتان نزنند، از روی ریاست و قدرت از مردم رو بر مگردانند؛ زیرا آنان برادران دینی زمامداران و برای به دست آوردن حقوق و اموال یاران وی می‌باشند، همچنانکه فرمود: «... و امره الا یَجِبَهُمْ و لا یَعْصَهُمْ و لا یَرْعَبُ عَم تَفَضُّلاً بِالْأَمَارَةِ عَلَیْهِمْ، فَانْهَمِ الْإِخْوَانَ فِی الدِّینِ وَ الْإِعْوَانَ عَلَی الْحُقُوقِ.» (40)

امام در نامه 25 هم به افرادی که زکات را گردآوری می‌کردند دستور برخورد محبت‌آمیز را می‌داد و نیز در نامه‌ی دیگرش به عاملان زکات دستور به انصاف داده و به تحمل و صبر در مقال خواسته مردم سفارش می‌فرماید: «فَانصُفُوا النَّاسَ مِنْ انْفُسِكُمْ وَ اصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ» (41) و سپس عالی‌ترین توصیه‌ها را نسبت به خوش‌رفتاری با مردم در زمینه‌ی دریافت زکات و مالیات می‌نماید. حتی در مورد تعیین فرمانده جنگی، امام(ع) به مالک اشتر می‌فرماید: «فَوَلِّ مَنْ حَوَدَكَ انصَحَهُمْ فِی تَفْسِیْکَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمَائِکَ» (42) و دستور می‌دهد کسی را که از همه وفادارتر به خدا و پیامبر و امام باشد بر سپاه و لشکر بگمارد، کسی که از همگان قلبش پاکتر و حلمش بیشتر است؛ کسی که از غضب کناره‌گیری نماید و هنگامی که عذری آورده شود خوشحال گشته و آرامش پیدا کند، کسی که نسبت به ضعیفان مهربان باشد و از زور زورمندان کناره‌گیری کند؛ کسی که زور او را تحریک نکند و ضعف او را از کار باز ندارد، قدرت باعث هیجان او نشود و ضعف موجب رکودش نگردد. یکی از آفت‌های بزرگ زمامداران تملق و چاپلوسی اطرافیان آنان است به طوری که جُرح کزرن، در مورد ناصرالدین‌شاه قاجار می‌گوید: «رسم عمومی خطاب که حتی صاحبان عالی‌ترین مقامات به کار می‌برند - تصدق قبله‌ی عالم گردم - است. در پیرامون شهریار احدی نیست که حقیقت را باز گوید و یا اندرز بی‌غرضانه‌ای عرض کند.» (43)

شعرای دربار محمود و مسعود غزنوی بدترین تملق‌ها را در قالب شعر انجام داده و لکه‌های ننگی در تاریخ ادب پارسی ایجاد کرده‌اند. برخی از شاعران وقاحت را به جایی رساندند که در برابر ممدوح خویش خود را سگی فرض نموده، یا خاک پای او تصور می‌کردند. ولی علی(ع) هنگامی که یکی از دوستانش با شیفتگی خاص به مدیحه‌سرایی می‌پردازد، می‌فرماید: «ان مِنْ اسْتَحْفَ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ ان یُطَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ یَوْضَعُ امْرُؤُهُمْ عَلَی اَکْبَرِ وَ قَدْ كَرِهْتُ ان یَكُونَ جَالَ فِی ظَنِّکَ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِکَ. وَ لَوْ كُنْتُ اُحِبُّ ان یَقَالَ ذَلِکَ لَتَرَكْتُهُ انْحَاطاً لِلَّهِ سِیحَانَهُ.» (44) پست‌ترین حالت برای زمامداران، حالتی است که احتمال علاقه و محبت به فخرفروشی در آنها داده شود و رفتار و کردار آنان حمل بر تکبر گردد و دوست ندارم که در مخیله‌ی شما خطور کند و جولان یابد که من مدیحه‌سرایی و شنودن آن را دوست دارم، سپاس خدا را که چنین نیستم و اگر هم ثناگستری را دوست می‌داشتم به واسطه‌ی تواضع در پیشگاه الوهیت از آن چشم پوشیده، ترک می‌کردم. شخص مسئول در نظام اسلامی باید دارای روح مساوات باشد و همه‌ی مردم را با یک چشم بنگرد و خواسته‌اش نسبت به افراد فرق نکند و گرنه از اجرای عدالت باز می‌ماند و از جاده‌ی تقوا منحرف می‌گردد. همچنان که امام به اسوه بن قُطَیبه می‌فرماید: «فانَّ اِوَالِیَ اِذَا خْتَلَفَ هَوَاہُ مَتَّعَهُ ذَلِکَ کَثِراً مِنَ الْعَدْلِ فَلِیَكُنَّ النَّاسَ عِنْدَکَ فِی الْحَقِّ سَوَاءً» (45) مردم باید دسترسی به زمامدار اسلامی داشته و بتوانند خواسته‌های خود را با او در میان گذارند، او خودش باید با مردم به صورت رو در رو صحبت کند و نباید در پشت‌پرده‌ها و حجاب‌ها، مخفی و پنهان باشد، همچنانکه حضرت به فرماندار خویش در مکه - قثم بن عباس می‌فرماید: «وَلَا یَكُنْ لَکَ اِلَی النَّاسِ سَفِیْرٌ لَسَأَلُکَ وَ لَا حَاجِبٌ اِلَّا وَجْهُکَ وَ لَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنِ لِقَائِکَ بِهَا، فَانْهَ ان ذِیْدَتَ عَنِ ابوابِکَ فِی اَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدَ فِیْمَا بَعْدَ قَضَائِهَا» (46) یعنی سفیر و پیغام‌رسانی غیر از زبان خویش و درباری به جز چهره‌ی خود نداشته باشد و مبادا که نیازمندی را از ملاقات خویش محروم و محجوب داری، زیرا او اگر در نخستین بار و آغاز ورودش از در خانه تو رانده و محروم گردد، گرچه بعداً هم حاجتش برآورده شود دیگر تو قابل ستایش و مدح نخواهی بود.

زبان خوش، لازمه‌ی یک کارگزار اسلامی است هنگامی که امام مشاهده می‌کند که لشکریانش، معاویه و سپاه او را دشنام می‌دهند می‌فرماید «انی اکره لکم ان تکونو سبّیین.» (47) من دوست ندارم که شما از دشنام‌دهندگان باشید. و مهمتر از همه در نظام اسلامی خودسازی اخلاقی است که باید زعمای ملت بدان پردازند، همچنان که می‌فرماید: «مَنْ تَصَبَّ لِلنَّاسِ اِمَاماً فَلِیَبْدَا بِتَعْلِیْمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِیْمِ غَیْرِهِ...» (48) و خلاصه آنکه بهترین ویژگی برای یک کارگزار و زمامدار در نظام اسلامی رعایت اخلاق و اصول آن می‌باشد. کسی که مزین به این ویژگی است دارای روحی سالم و روانی پاکیزه می‌باشد و نه گرفتار خودپسندی و خودخواهی است و نه دچار غرور و استبداد، نه حیوانی است خونخوار و نه بیماری است گرفتار. اسیر شهرت نیست و گرفتار منشی‌های حیوانی نمی‌باشد. او انسانی است والا با همه‌ی ویژگی‌های انسانی. برای نظام خدمتگزاری صادق است و برای مردم پدری مهربان. ممکن است انسان گاهی با قدرناتسناسی مردم روبرو شده، در نتیجه از کار خوب و رفتار نیک خود دلسرد شود. امیرالمومنین در این‌باره می‌فرماید: «لَا یَزْهَدَنَّکَ فِی الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا یَشْکُرُهُ لَمْ یَفْقَدْ تَشْکُرَکَ عَلَیْهِ مَنْ لَا یَسْتَمْتَعُ بِشَیْءٍ مِنْهُو قَدْ تُدْرِکُ مِنْ شُکْرِ اَکْثَرِ مِمَّا اضَاعَ الْکَافِرُ وَ لِلَّهِ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» (49) ناسپاسی افراد موجب کناره‌گیری تو از کار خوب نگردد، زیرا قدردانی می‌کند آن کسی که هیچ بهره‌ای از کار تو نمی‌برد و استفاده‌ی تو از قدردانی او بیشتر از نمک‌نشناسی کسی است که توجهی ندارد، یعنی در مقابل خوبی و نیکی خداوند قدردانی می‌کند و تقدیر او به مراتب ارزشش بیشتر از کفران ناسپاسان است و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

تقوای مالی

نظام یک نظام و استواری آن بستگی به تقوای مالی دارد، فساد مالی بدترین ننگ را برای یک حکومت به بار می‌آورد و موجب سقوط آن می‌شود. عدم تقوای مالی به صورت‌های زیر بروز و ظهور می‌کند:

1. دزدی و سرقت از بیت‌المال

این قسم روشن‌ترین و ساده‌ترین قسم از اقسام فساد مالی است. یک مسئول دولتی از صدر تا ساقه ممکن است به بیت‌المال دستبرد بزند و آن را به کیسه‌ی شخصی بریزد. این کار برای مقامات بالا و عالی‌رتبه امکان بیشتری دارد چون می‌توانند از بودجه‌های سری و کاملاً محرمانه برداشته و بر اندوخته مالی بیفزایند، بدون آنکه در جایی ثبت و ضبط گردد.

2. رشوه‌خواری

گاه یک رئیس یا کارمند از ارباب رجوع مبلغی دریافت نموده، تا کار او را انجام دهد، اکثر اوقات رشوه‌های کلان به صورت پلای است که بالای همه‌ی مقررات قرار گرفته است و ارباب رجوع از آن پل به سادگی می‌توانند عبور کنند و به مقصد برسند. جُرح کرزن، هنگامی که درآمد حکومت قاچار را در سفرنامه‌ی خود مطرح می‌کند، عنوانی به صورت زیر دارد: «پیشکشی یا تقدیمی» و سپس می‌گوید: «هرگونه رشوه‌ی مالی یا تقدیمی که برای تأمین مقام یا تحصیل امتیاز جهت تأثیر در کیفیت یک رأی قضایی یا رفع تهمت پیش آید، پیشکش نام دارد. این اصطلاح عجیب و کش‌دار شامل هر نوع پرداختی می‌گردد؛ از تقدیمی یک والی تا جریمه‌ای که از یک نفر خاطی جزء دریافت می‌شود و تقریباً به دو دسته تقسیم می‌گردد:

1. پرداخت‌های پایدار و آشکارانه که ناشی از رسم و روال است و هیچ وقت زوال‌ناپذیر نیست.

2. پرداخت‌های نامنظم و فوق‌العاده که در موارد خاص تقدیم و یا از طرف اخذ می‌شود.

از نوع اول، مهمتر از همه تقدیم‌های عید نوروز به حضور همایونی است. هر حاکم یا وزیر و یا رئیس ایل و طایفه یا مأمور از هر طبقه تا حداقلی که بنا بر رسم و عادت جاری است و حداکثر آن بسته به وسعت مالی و یا قصد و طمع‌دهنده است و به طوری که ملکم نوشته است اگر کمتر از میزان مرسوم پرداخت شود، سبب از دست رفتن جاه و مقام و در صورت اضافه، احراز تقرب بیشتر خواهد شد.» (50) معلوم نیست چقدر اینها باید بچاپند تا شکم دربار را سیر کنند و در این بین خودشان هم به نوای رسند.

3. معامله و خرید و فروش

این قسم به صورت متداولی در میان برخی از زمامداران کشورها رواج دارد. معمولاً زمامداران وقتی به پستهای کلیدی دست می‌یابند به کار تجارت می‌پردازند یا بساز و بفروش می‌شوند یا کارخانه‌دار، یا جنس صادر می‌کنند؛ یا وارد می‌نمایند، یا به صورت شرکت‌های خصوصی یا تعاونی یا به صورت‌های دیگر. چون قدرت و مقام دارند از تمامی امکانات دولتی استفاده می‌کنند، وزارت بازرگانی برای آنها به سادگی کارت صادر می‌کند، بانک به آنها به سرعت وام می‌دهد، گمرک به راحتی جنسشان را ترخیص می‌نماید و دارایی هم مالیاتشان را نادیده می‌گیرد. اگر گره‌ای در کارشان افتاد، با یک تلفن به وزارتخانه مربوطه فوراً گره آنها باز می‌شود. همه جا امضایشان خریدار دارد. اجناس دولتی به وسیله‌ی ایشان وارد و صادر می‌گردد و قهراً حق واسطگی به حساب آنان ریخته می‌شود. اصلاً گاهی جنس را از دولت می‌خرند، مقداری روی آن می‌کشند و سپس به فروشندگان دیگر می‌فروشند. لوازم اولیه را به نرخ دولتی می‌توانند به راحتی خریداری کنند. احتیاج به نوبت و صف ندارند و سهمیه‌ای برای آنها مطرح نمی‌باشد. در چنین معاملاتی اگر هم پرده از روی کار زمامداری برداشته شود، کارش را خیلی قانونی جلوه می‌دهد و می‌گوید که در خارج از وقت اداری با سرمایه‌ی شخصی به کسب و کار پرداخته است.

هنگامی که خبرنگار فرانسوی از شاه پرسید: «گفته می‌شود که فساد بخشی از اطرافیان شما را در امان نگذاشته است» و شاه در پاسخ او گفت: «... همه چیز ممکن است، ولی در این مورد به خصوص باید بگویم که این فساد نیست، بلکه مثل بقیه رفتار کردن است! یعنی مثل کسانی که کاملاً حق کار کردن و معامله کردن را دارند و به عبارت دیگر اطرافیان من هم حق دارند در شرایط مشابه با دیگران که قانوناً کار می‌کنند و دست به معامله می‌زنند برای امرار معاش خود فعالیت داشته باشند.» (51) ولی همه می‌دانند که بانک به حضرت والا به واسطه‌ی وابستگی‌اش به دربار یا صدارت و وکالتش وام داده‌ی در نتیجه صدها نفر را محروم ساخته است. از آن همه امکانات که یک درصد آن در اختیار مردم دیگر نیست تنها او استفاده کرده، این میدان برای همه بسته بوده و تنها او توانسته است در این مسابقه به واسطه‌ی فراخی میدان و امکانات دولت‌آورده، استفاده کند، بلکه او به واسطه‌ی قدرتی که دارد همه را از گردونه خارج کرده تا خودش یکه‌تاز میدان اقتصادی باشد.

خوب است این عبارت را از منتسکیو یاد کنیم: «زمامداران نباید تجارت کنند؛ توفیل، امپراتور روم وقتی دید یکی از کشتی‌ها مملو از مال‌التجاره‌ای است که به زوجه‌اش، تنودور تعلق دارد، دستور داد کشتی را با محمولات آن بسوزانند و سپس گفت: من یک امپراتور هستم و شما می‌خواهید مرا یک بازرگان و یا ناخدای کشتی بکنید؟ اگر من و زوجه‌ام تجارت بکنیم در آن صورت، افراد ملت که بایستی از طریق بازرگانی امرار معاش کنند، چه خواهند کرد؟» (52) خوب بود این امپراتور دنبال گفته‌ی خود این حرف را هم زده بود: من امپراتور هستم و اگر تجارت بکنم، کیست که بتواند مطالبات خود را از من وصول کند و برخلاف میل من، مرا وادار به انجام تعهدات خویش نماید؟ من امپراتور هستم و اگر مصمم شدم که فلان کالا را تحت انحصار خویش درآورم، کیست که با من مخالفت کند و در مقابل من ده‌ای باز نماید، وقتی که تجارت کردم درباریان من نیز می‌خواهند تجارت کنند و در آن صورت کیست که بتواند از

حرص و آز آنان جلوگیری کند؟ موضوع دیگری را که باید توجه داشت، این آقای مسئول، فکر و نیرویی را که باید صرف کار ملت و مردم کند (گرچه در خارج از وقت اداری) مصروف درآمدهای شخصی می‌نماید و تمام هم و غمش به جای رسیدگی به دردهای مردم، کسب و تجارت خود می‌باشد، حتی وقتی هم که در پشت میز اداره نشسته یا در مسئولیت صدراتیا وکالت وقت خود را سپری می‌کند، فکرش روی فلان کالا و یا مال‌التجاره است.

بدتر از همه وقتی است که مؤسسات مزبور به اسم غیرانتفاعی یا حتی خیریه نامگذاری شود؛ مانند بنیاد پهلوی یا شیر و خورشید سرخ. «یکی از کارشناسان آمریکایی نیز در شماره ماه ژانویه 1979 مجله‌ی نیروهای مسلح آمریکا (آرمی فورسز جورنال) اشاره کرده بود که ... بنیاد پهلوی تبدیل به یک وسیله‌ی قانونی برای افزودن به ثروت خانواده‌ی سلطنتی ایران شده است.» (53) البته نمی‌دانیم پورسانت‌ها را به حساب کدام یک بگذاریم، آیا رشوه است یا دلالی؟ به هر حال شرکت‌های خارجی برای آنکه جنس خود را گرانتر به فروش برسانند و دیگر خریدار به سراغ سایر شرکت‌ها نرود، مقداری به عنوان پورسانت به این واسطه می‌دهند تا جنسشان را رد کند، دلال و واسطه هم آن را به نوعی حق‌الزحمه یا هدیه‌ی فروشنده برای خویش تلقی می‌کند. باید توجه داشت آنطور که راویان آثار و ناقلان اخبار می‌گویند پورسانت هم دو رقم است؛ مخفی و آشکار و پورسانت مخفی را فقط سه نفر می‌دادند: فروشنده، خریدار، و ذات مبارک علام‌الغیوب. ولی بالاخره دلاردهای بادآورده از آن سرازیر بانک‌های خارجی می‌شود. وای به حال مرده‌ای که مرده‌شور برایش بگیرد.

فریدون هویدا می‌نویسد: «فسادی که درون دربار شاه وجود داشت حقیقتاً ابعاد وحشتناکی به خود گرفته بود. برادران و خواهران شاه، به خاطر واسطگی برای عقد قرارداد بین دولت ایران و شرکت‌هایی که گاه خودشان نیز جز سهامداران عمده‌ی آنها بودند، حق‌العمل‌های کلانی به چنگ می‌آوردند. ولی گرفتاری اصلی در این قضیه فقط مسأله‌ی رشوه‌خواری یا در نهایت حق کمیسیون توسط خانواده‌ی سلطنت نبود، بلکه اقدامات آنها الگویی برای تقلید دیگران می‌شد و به صورت منبعی در آمده بود که جامعه را به هر سطحی به آلودگی می‌کشاند. سرازیر شدن ثروت‌های هنگفت به جیب این و آن در موقع عقد قراردادهای گاه می‌شد که رسوایی‌های را نیز به دنبال می‌آورد، چنانکه یکبار کمیسیون تحقیق سنای آمریکا افشا کرد که در جریان یکی از معاملات با کمپانی‌های آمریکایی عده‌ی زیادی از جمله شوهر خواهر شاه، و فرمانده‌ی نیروی هوایی ایران، ارتشید خاتمی به اتفاق پسر بزرگ والا حضرت اشرف (شهرام)، رشوه‌ی هنگفتی دریافت کرده‌اند و نیز در موقعی دیگر همه باخبر شدند که دریادار (رمزی عطایی) فرمانده نیروی دریایی ضمن یک معامله‌ی تسلیحاتی حدود سه میلیون دلار رشوه گرفته است. (54)

4. شرکت در سهام کارخانجات یا املاک ویژه

گاهی جناب آقا به خودشان زحمت مباشرت را نمی‌دهند، بلکه درصدی از کاخانه یا باغ و ویلا را شریک می‌گردند، می‌گویند: هنگامی که شاه برای بازدید برخی از کارخانجات می‌رفت، باید درصدی از آن تقدیم یکی از افراد خاندان سلطنتی می‌شد (هر چه نزدیکتر بهتر) وگرنه صاحب کارخانه‌ی مزبور می‌دانست که کارش زار است، حداقل هیچ مؤسسه‌ی دولتی حق ندارد از او جنس بخرد. معمولاً در کشورهای سرمایه‌داری، سرمایه‌دارانی، رشد می‌کنند که در حال زد و بند با قدرتمندان باشند، همچنان که قدرتمندانی نیرو می‌گیرند که در حال زد و بند با پولداران کلان باشند. آری رابطه‌ی تنگاتنگی میان رفیق دزد بودن و شریک قافله بودن است. گاهی ممکن است خود شخص اهل دزدی، تجارت، شرکت و اختلاس نباشد، ولی در اثر بی‌عرضگی او و عدم اشراف وی افراد زبردستش به جان اموال عمومی افتاده و دارای بنگاه‌های معاملاتی متعددی گردند؛ چه فرق می‌کند نتیجه یکی است، یا خود انسان دزد باشد یا آنچنان بی‌عرضه باشد که دزدها در زیر سایه‌ی او بتوانند تاخت و تازی داشته باشند و به تعبیر امیرالمومنین(ع): «و قام معه تو ابیه یخضمون مال الله خضمه الایل نیته الربیع» (55) همراه با او فرزندان پدرش برخاستند، مال الهی را می‌خورند و بر باد می‌دادند، همچنان که شتر گیاه بهاری را می‌بلعد.

فساد مالی صورت‌های دیگری هم دارد، گاهی جنسی را به عنوان یک شرکت و یا یک مؤسسه دولتی گرفته و سپس در بازار آزاد به چندین برابر قیمت به فروش می‌رسانند. گاهی یک مسئول از بیت‌المال برای خودش خرج نمی‌کند، ولی در راه بقای ریاست به این و آن می‌دهد، یا در راه اهداف خویش مشغول بریز و پاش می‌شود و از همه بدتر؛ طاغوتها در طول زندگی ننگین خویش با گرفتن هدیه‌ها و پیشکش‌ها، بدترین قراردادهای امضا کرده‌اند؛ مانند قرارداد رژوی و تنباکو میان پادشاه ایران و یک کمپانی انگلیسی. این بود شمه‌ای از فساد مالی دولت‌ها که خواهی نخواهی نظامی را به لجن می‌کشد و موجب سقوط رژیم می‌شود. تعبیر امیرالمومنین در خطبه‌ی شفشقیه آن است: «و کتبت به یطنه» (56) شکم‌بارگی او، وی را به رو درافکند و موجب سقوطش شد. اگر در نظام اسلامی هم فساد مالی رخنه کند، بزرگترین آفتی است که ارکان آن را به لرزه درمی‌آورد. ما تاکنون در مورد فساد مالی در نظام‌های فاسد سخن گفتیم، حال ببینیم امیرالمومنین علی(ع) چه می‌فرماید.

تقوای مالی از دیدگاه امام

از دیدگاه امیرالمومنین حکومت یک امانت است نه یک طعمه، همانطور که به فرماندار آذربایجان می‌نویسد: «و ان عمَلَک لیس لک یطعمه و لکنه فی عُنُقک امانه» (57) و برخورد زمامدار اسلامی با آن باید برخورد یک امانتدار باشد نه یک طعمه‌خوار. شریح قاضی منزلی را به هشتاد دینار خریده بود. هنگامی که گزارش آن به امام رسید، آن حضرت نامه‌ی بسیار توبیخ‌آمیزی برای وی نوشت و فرمود: «اما اِنَّه سَیاتیک من لا یَنْظُرُ فی کتابک و لا یَسْتَلْک عن بَیِّنَتیک، حتی یُخرِجک منها شاخصاً و یُسَلِّمَک الی قبرک خالصاً» (58)

آگاه باش! به زودی نزد تو می‌آید کسی که نه نگاهی به سند منزلت می‌کند و نه سؤالی از شاهدانت می‌نماید، تا آنکه تو را به نقطه‌ای دور با چشمانی که از حسرت خیره بدن شده است ببرد و یکه و تنها به قبر و گور تسلیمت نماید. عبدالله بن عباس، استاندار امیرمؤمنان بر بصره، منطقه‌ی اهواز، فارس و کرمان بود. او در جای خویش زیاد بن ابیه را در بصره قرار داده بود. امیرالمومنین در نامه خویش چون صاعقه‌ای بر سر زیاد، فریاد می‌زند و می‌فرماید: «و انی أقسم بالله قسماً صادقاً لئن بَلَغْتَنی انک خُنْتَ من فی المسلمین شیئاً صغیراً او کبیراً، لَأَشَدَّنَّ عَلَیکَ شَدَّةً تَدْعُکَ قَلِیلَ الْوَفْرِ تَقِیلَ الظَّهِرِ صَنِیلَ الامر و السلام.» (59) سوگند به خدا، سوگندی راست و صادق، اگر خبری به من رسد که تو در غنائم مسلمانان چه کوچک و چه بزرگ، خیانت نموده‌ای، آنچنان عرصه را بر تو سخت می‌گیرم که به صورت یک آدم کم پول، حقیر و خرد و گرفتار درآیی که نتواند زندگیش را اداره نماید.

و در نامه‌ی دیگر به صورت نصیحت می‌فرماید: «... و تَطْمَع - و انت مَتَمَرَع فی التَّعِیمِ تَمَنَعَهُ الصَّعِيفَ والارمَلَةَ - آن یوجب لک ثواب المُتصدِّقین» (60) آیا طمع داری که خداوند ثواب صدقه‌دهندگان را به تو بدهد، در حالی که غرق در نعمت بوده و زن بیوه را از حشمت محروم می‌داری؟ امام در نامه به افرادی که زکات را گردآوری می‌نمودند، به حفاظت کامل از بیت‌المال توصیه می‌نماید، توصیه‌ای که در آن هم رعایت حال حیوانات شده و هم رعایت مصالح بیت‌المال. (61) امیرمؤمنان در نامه‌ای که به برخی از عاملان صدقات می‌نویسد، پس از آنکه گوشزد می‌کند که مسکینان و محتاجان در این اموال شریک تو هستند و باید حقوق آنها را بپردازد، می‌فرماید: «و الا تَقْعَلْ فانک من اکثر الناس خصوصاً یوم القیامه و یوسی لمن خصمه عندالله الفقراء و المساکین و السائلون و المدفوعون و الغارمون و ابن السبیل» (62) یعنی اگر انجام ندادی روز قیامت دشمن تو از هر کس بیشتر خواهد بود و او به حال شخصی که دشمن او در پیشگاه الوهیت فقیران، مسکینان، سائلان، محرومان، مقروضان و درماندگان در سفر باشند.

یکی از فرمانداران امام که متأسفانه از خویشاوندان ایشان هم بود، قسمتی از بیت‌المال را ربوده و فرار کرده بود. حضرت نامه‌ای بسیار سخت بدو نوشت و پس از آنکه او را چون گرگی خون‌آشام معرفی فرمود و زنده‌ترین تعبیرات را درباره‌ی وی به کار برد، فرمود: «فَاتَّقِ اللَّهَ و اَرُدِّ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ اموالهم، فَاتَّك ان لم تَفْعَلْ تُم اَمَكْنَتِی الله منک لاعذرَن الی الله فیک و لاضرئیک سیفیی الذی ما صَرَبْتِی به احد الا دَخَلَ النَّارَ» (63) پس از خدا بترس و به این مردم اموالشان را بازگردان؛ اگر انجام نهدی و خدا به من مکتب عنایت فرماید، با شمشیری به حسابت می‌رسم و عذرم را به پیشگاه الهی تقدیم می‌دارم که بر هیچ کس آن شمشیر را فرو نیاوردم، مگر آن که روانه‌ی آتش جهنم گشته است. گاهی یک زمامدار اطرافیان خویش را سیر نموده و آنها را به جان بیت‌المال می‌اندازد، لذتش را آنان می‌برند و حسابش را آن زمامدار باید بدهد، چنانکه بنی‌امیه بیت‌المال را به یغما می‌بردند.

امام به فرماندار خویش، مصلحه بن هبیره شیبانی می‌نویسد: به من خبر رسیده است موضوعی که اگر انجام داده باشی خدا را غضبناک نموده و امام خود را نافرمانی کرده‌ای. اطلاع یافتم اموالی را که به وسیله‌ی تاخت و تاز اسب‌های مسلمانان و حرکت نیزه‌های آنان به دست آمده و در راهش خون‌های آنها ریخته شده است، در میان فامیلی که تو را انتخاب نموده‌اند تقسیم نمودی. اگر این مطلب حقیقت داشته باشد خودت را نزد من سبک کردی و قدر و ارج خویش را پایین آوردی، سپس می‌فرماید: «فلا تَسْتَهِنَّ بحقِّ رَبِّک و لا تُصلِح دُنْیاک بمحذ دینک فَتَکون من الاخسرین اعمالاً» (64) حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیایت را با از بین بردن دینت آباد مساز و اگر چنان کردی از بدترین مردم و پست‌ترین آنها از نظر عمل خواهی بود. عثمان بن حنیف، شخص برجسته‌ای بود. تنها در ولیمه‌ای شرکت کرده بود که در آن سفره غذاهای رنگارنگ خودنمایی می‌کرد و خبری هم از فقیر و گرسنه برکنار آن نبود. امام آن نامه‌ی توبیخ‌آمیز و مفصل را برای او نوشت و فرمود: «مو ما ظَنَنْتُ انک تُجِیبُ الی طعامِ قَوْمٍ عانَلَهُمْ مَجْفُورٌ و عنیهِمْ مَدْعُو، فانظر الیما تَقْضُهُ من هذا المقضَم فما اشْتَبَهَ عَلَیکَ عِلْمُهُ فالْفِطْهُ و ما اِيقَنْتَ بطیبِ وُجوهه قَتَلَ منه» (65) و من گمان نمی‌کردم که تو بپذیری، دعوت مردمی را که ثروتمندانشان در کناره سفره آنان حضور داشته و نیازمندانشان با شکمی گرسنه به سر می‌برد. بنگر به آنچه که می‌جوی، اگر برای تو مشتبه بود، به دور بینداز و اگر از هر جهت یقین به پاکیزگی آن نمودی تناول نما.

سپس در پایان سخن می‌فرماید: «فَاتَّقِ اللَّهَ یا ابن حَنِيفٍ و لتَكْفُف اِقْرَاصُک لیکونَ من النارِ خَلَاصُک» (66) پسر حنیف، رعایت تقوا را بنما، فرصهای نانت باید تو را کفایت کند تا از آتش جهنم رهایی یابی، یعنی برای آنکه دچار آتش سوزان جهنم نشوی، پا از گلیم خویش فراتر مگذار. امیرمؤمنان برخلاف خلفای پیشین قائل به مساوات در تقسیم عطیه بود و اختلاف مراتب را از بین برد. این امر بر عده‌ای سنگین آمد و لذا از گرد او پراکنده شدند، برخی از یاران امام توصیه کردند که برای نگه داشتن پول‌پرست‌ها و حفظ موقعیت خویش، دست از تقسیم بالسویه بردار و به افراد بانفوذ و قدرت، سهم بیشتری بدهد؛ آن حضرت با ناراحتی فراوان فرمود: «انامرونی ان اطلَبَ النصرَ بالجوَرِ فیمَن وُلِّیْتُ علیه» (67) آیا به من دستور می‌دهید که ظلم به رعیت را وسیله پیشرفت و نصرت خود قرار دهم. به خدا سوگند گرد این موضوع نمی‌چرخم مادامی که روزگار باشد و ستاره‌ای در آسمان پیشاپیش ستاره‌ی دیگری حرکت نماید. و هزاران درود بر او، گرچه با دلی پر خون رفت، ولی گلوازه‌هایی از تقوا و عدالت به یادگار گذاشت.



پاورقی‌ها

1. این مقاله بخشی از کتاب فلسفه سیاسی در نهج البلاغه از همین نویسنده می‌باشد که هنوز به چاپ نرسیده است.
2. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، نامه 56
3. همان، نامه 12.
4. نهج البلاغه، نامه 14.
5. همان، نامه 53.
6. همان، نامه 25.
7. همان، خطبه 167.
8. همان، نامه 25.
9. راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه‌ی دریا بندری، ج 3، ص 113.
10. همان، ج 3، ص 112.
11. راسل، تاریخ فلسفه غرب، ج 3، ص 473 و 476
12. همان.
13. همان، ج 3، ص 481.
14. راسل، تاریخ فلسفه غرب، ج 3، ص 30 - 31.
15. تاریخ فلسفه، ج 1، ص 237.
16. روح القوانین، ص 107.
17. قراردادهای اجتماعی، ص 82
18. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 188؛ تاریخ یعقوبی
19. نهج ابلاغه، خطبه 16.
20. همان، نامه 50.
21. همان، نامه 54.
22. همان، نامه 58.
23. همان، نامه 37.
24. نهج البلاغه، نامه 28.
25. همان، نامه 6.
26. همان، نامه 64.
27. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج 3، ص 247 - 478 (لژهای آمریکایی در ایران)
28. مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 387
29. نهج البلاغه، نامه 48.
30. همان، نامه 44.
31. همان، نامه 39.
32. نهج ابلاغه، نامه 28.
33. همان، نامه 27.
34. همان، نامه 53.
35. همان، نامه 18.
36. نهج البلاغه، نامه 76.
37. همان، نامه 51.
38. همان، نامه 21.
39. همان، نامه 37.
40. نهج البلاغه، نامه 26.
41. همان، نامه 51.
42. همان، نامه 53.
43. ایران و قضیه ایران، ج 1، ص 256
44. نهج البلاغه، خطبه 216.
45. همان، نامه 59.
46. همان، نامه 67.
47. نهج البلاغه؛ خطبه 206.
48. همان، حکمت 73.
49. همان، حکمت 204.

- 50 - ایران و قضیه ایران، ص 580
51. سقوط شاه در رابطه با مصاحبه شاه با اولیویه وارن، ص 92
- 52 - روح القوانین، ص 531
53. سقوط شاه، ص 92.
54. سقوط شاه، ص 90.
55. نهج البلاغه، خطبه 3
56. نهج البلاغه، خطبه 3.
57. همان، نامه 5.
58. همان، نامه 3.
59. همان، نامه 20.
60. همان، نامه 21.
61. نهج البلاغه، نامه 25.
62. همان، نامه 26.
63. همان، نامه 41.
64. نهج البلاغه، نامه 43.
65. همان، نامه 45.
66. همان، نامه 45.
- 67 - همان، خطبه 216.

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) - مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی